

بررسی فقهی و حقوقی اقاله

سید محمد موسوی رهنوردی

نگارنده ابتدا عقود معین و نامعین را تعریف کرده و به ماده ۱۰ قانون مدنی که معرف این قسم از عقود می باشد، استناد کرده است. سپس در این باره که آیا اقاله فسخ است یا یک معامله جدید و یا اینکه ماهیت حقوقی اقاله عقد محسوب می شود و یا ایقاع بحث و بررسی کرده است. در این باره به موجب ماده ۲۸۳ قانون مدنی، اقاله را عقد شمرده و آن را معامله ندانسته است. همچنین، اقاله را وسیله انحلال عقد شناخته، در حالی که قانون مدنی آن را وسیله سقوط تعهد معرفی کرده است. همچنین شرایط صحت اقاله بین فقهای عظام و حقوقدانان در مورد دو شرط قصد و رضا و اهلیت طرفین که مورد اتفاق همگان است، بحث شده و مشروعیت جهت را، در اقاله، همانند معاملات دیگر لازم دانسته است و در این باره به آیه شریفه ﴿و لا تعاونوا علی الاثم و العداوان﴾ که عام و شمول می باشد، یعنی اعم از معامله و غیر آن، استناد نموده و مقتضیات اقاله را بررسی کرده است.

در پایان نگارنده، نظریه قیمت زمان اقاله را صائب دانسته چون با منطبق حقوقی انطباق بیشتری دارد. بدین معنا که چنانچه یکی از متعاملین در عوض مربوط به خود تصرفی کرده که سبب کاهش قیمت آن باشد، در زمان اقاله وئی موظف است عین مال را به مالک پیش از عقد، مسترد و تفاوت قیمت آن را که در زمان اقاله، از تفاضل قیمت مورد معامله در دو حالت قبل از تصرف و بعد از آن حاصل می شود به عنوان مابه التفاوت به او پرداخت کند.

کلید واژه: اقاله، عقود معین، عقود نامعین، مالکیت فی الذمه، تعهد، فسخ، مسوولیت.

استاد دانشگاه تربیت معلم و مدیر گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

مقدمه

انسان طبعاً موجودی مدنی است. به اعتبار همین خصیصه ذاتی، همواره انسان گرایش به حیات اجتماعی دارد و مبنای این تمایل به زندگی اجتماعی، نیازمندی های متنوع مادی، معنوی و عاطفی اوست. حوایج و ضروریاتی که با گذشت زمان و تعدد و تکثر نفوس بر دامنه آن افزوده می شود، تاجایی است که جوامع انسانی و افراد متشکله آن را به مثابه اعضا و جوارح یک ارگانیسم زنده واحد، به تشریح مساعی و تبادل و تعامل واداشته است. از جمله مسائل تبادل و تعامل انسانی در بعد اقتصادی، قرارداد و عقد مالی است. انسان از گذشته دور با این وسیله آشنا بوده، منتهی بدو به صورت ساده و مالا، خاصه در دهه های اخیر، به شکل پیشرفته و پیچیده به گونه ای که تامت ها، عقود

خاصی مورد استفاده بود که در حقوق جدید اصطلاحاً از آنها به «عقود معین» نام برده می شود، لیکن بعداً دسته دیگری از عقود که از آنها به «عقود نامعین» یاد می شود، ابداع شده که ماده ۱۰ قانون مدنی کشورمان معرف این قسم از عقود است. عقود جمع کلمه عقد از حیث معنی گره و گره زدن و بستن است. معنی لغوی آن با معنی اصطلاحی آن کاملاً سازگار است، زیرا از نظر اصطلاحی عقد عبارت است از: تلاقی دو یا چند اراده که نتیجه آن تملیک مالی یا تعهد به انجام یا ترک عملی است.

عقد علاوه بر معین و نامعین بودن از نظر میزان الزام متعاقدين به وفاداری نسبت به آن نیز به چند دسته تقسیم می شود: عقد جایز، عقد لازم و عقدی که نسبت به طرف دیگر جایز است، مانند رهن.

عقد جایز، عقدی است که در آن هر یک از طرفین هر گاه اراده کند، می تواند آن را منحل نماید. اما عقد لازم، چنین خصوصیتی ندارد و اراده یکی از طرفین عقد به تنهایی در انحلال آن مؤثر نمی باشد، مگر در صورت وجود علتی قانونی، یعنی برای از بین بردن آن تراضی متعاقدين ضروری است. بنابراین متعاملین علاوه بر اینکه می توانند عقد لازم را به جهات و دلایل قانونی مانند خیار غبن، شرط و غیره منحل کنند، از طریق توافق و تراضی متعاملین نیز می توانند آن را بر هم زنند که به این عمل آنها در اصطلاح حقوقی اقاله گفته می شود. اقاله به عنوان وسیله ای جهت تنظیم روابط متعاملین و متعادل کننده منافع و مصالح آنها و یکی از موضوعات کهن حقوقی به شمار می رود که واجد مبنای عقلی و عرفی است. در اسلام روایات زیادی در استحباب اقاله وجود دارد، که از همان اوایل تدوین کتب فقه آن را در آداب تجارت آورده اند و چون از مسائل مبتلا به مردم بوده لذا فقها نیز سعی در حل مسائل آن داشته اند. قانون مدنی اقاله را به صراحت تعریف نکرده، اما از مفاد ماده ۲۸۳ قانونی مدنی می توان استنباط کرد که اقاله عبارت است از: به هم زدن معامله به تراضی متعاقدين. برخی از اساتید حقوق کشورمان نیز اقاله را چنین تعریف کرده اند: «اقاله بر هم زدن عقد لازم است به تراضی طرفین». ضمناً ذکر این نکته بایسته است که اقاله یکی از اخلاقی ترین مباحث حقوق خصوصی محسوب می شود که مورد توجه اکثر فقهای اسلام می اعم از شیعه و سنی قرار گرفته و هر یک از آنها بخشی از تألیفات خود را ولو به صورت مختصر و محدود به اقاله اختصاص داده اند؛ اما از جنبه های گوناگون راجع به اقاله با هم اختلاف نظر دارند. گروهی از فقها اقاله را نسخ و عده ای دیگر آن را معامله جدید دانسته اند. بنابراین وقتی موضوعی مورد اختلاف اندیشمندان حقوقی است؛ در صورت بروز مشکل، عمل حل و فصل نزاع به سهولت امکان پذیر نیست. بخصوص اگر قانون موضوعه در این باره نکات مبهم و حتی مسکوت داشته باشد. بنابراین وجود مطالعات و تحقیقاتی راجع به موضوع و حصول اطلاع از عقاید احسن و مسائل مختلف آن، اهمیت فراوانی دارد. چنین وضعی درباره اقاله و مسائل مربوط به آن کاملاً مشهود است.

در این مقاله به بررسی و نقد نظریات و عقاید فقهای اسلامی، علی الخصوص فقهای امامیه و همچنین دیدگاه های اساتید

حقوق کشورمان راجع به مسائل عدیده اقاله و مقایسه منطقی این عقاید پرداخته ایم. ویژگی های اقاله عبارت است از: ۱. اقاله یکی از اسباب سقوط تعهدات است؛ ۲. محل اجرای اقاله فقط عقد لازم می باشد؛ ۳. موضوع اقاله باید معلوم و معین باشد؛ ۴. اقاله ایقاع نیست؛ ۵. اقاله قابلیت توارث دارد و به ارث می رسد.

ماهیت حقوقی اقاله

اقاله مصدر باب افعال و مشتق واژه «قیل» به معنی بر هم زدن می باشد. در اصطلاح فقهی و حقوقی هم کوتاهترین و در عین حال رساترین تعریف اقاله «بر هم زدن عقد لازم به تراضی طرفین» است. اقاله عقد می باشد، چون متکی به تراضی طرفین است و بدون آن هرگز تحقق نخواهد یافت.

در برابر نظریه مشهور در فقه و حقوق، عده ای از فقهای عامه همچون مالکی ها اقاله را معامله تعریف کرده اند. ظاهراً نظر ایشان مشعر بر وحدت معنوی اقاله و معامله نیست، بلکه بر نفی امکان اجرای اقاله در اکثر معاملات استوار است. مؤید این مدعا اعتقاد آنان به فسخ بودن اقاله در برخی معاملات مانند معامله مربوط به مواد غذایی است. قانون مدنی نیز به موجب ماده ۲۸۳ اقاله را عقد شمرده است، ولی آن را معامله نمی داند. بر خلاف فقه اسلامی که اقاله را وسیله انحلال عقد شناخته، قانون مدنی آن را وسیله سقوط تعهد معرفی کرده و بر اساس ماده ۲۶۴ آن را در ردیف وفای به عهد، ابراء، تهاتر، تبدیل تعهد و مالکیت فی الذمه قرار داده است.

در میان فقهای عظام و حقوقدانان، برخی از موضع گیری قانون مدنی جانبداری نموده و سقوط تعهد را منتهی به انحلال عقد دانسته و گفته اند هر گاه تعهد به وسیله یکی از اسباب سقوط تعهد احصاء شده در ماده ۲۶۴ قانون مدنی به غیر از اقاله ساقط شود، این امر سقوط و انحلال عقد را هم به دنبال دارد و به همین جهت نوبت به اجرای اقاله نمی رسد و اصولاً عقدی باقی نمی ماند تا وجود اقاله برای انحلال آن لازم آید. در این حالت، اقاله فقط آثار ناشی از انجام تعهد نسبت به آینده را زایل می کند، لیکن هر گاه در زمان اعمال اقاله تعهدات ناشی از عقد باقی باشد، اقاله این تعهدات را ساقط می کند و به تبع آن عقد هم منحل می شود.

در مقابل، گروه دیگری از موضع گیری قانون مدنی انتقاد کرده و می گویند اقاله جایگاه وسیعی در حقوق دارد و محدود کردن آن به وسیله سقوط تعهد ناصواب است، خاصه اینکه در برخی موارد مانند اجرای تعهدات از سوی متعاملین اصلاً تعهد وجود ندارد تا اقاله آن را ساقط کند. پس باید اقاله را وسیله انحلال عقد شمرده که ممکن است گاهی به تبع این اثر موجب سقوط تعهد هم بشود. ما هم دیدگاه قانون مدنی را رد و بر لزوم تعبیر اقاله به وسیله انحلال عقد تأکید می کنیم، زیرا عقد سبب ایجاد تعهد است. زوال عقد (سبب) می تواند با زوال تعهد (مسبب) ملازمه داشته باشد، ولی تصور عکس این حالت من حیث منطقی صادق نیست.

اقاله را می توان در مقام وسیله انحلال عقد با برخی نهادهای دیگر حقوقی مقایسه کرد. از جمله این نهادهای حقوقی: فسخ، انفساخ، بطلان، رد معامله غیر نافذ و رجوع است. اقاله بیشترین شباهت و کمترین اختلاف را با فسخ دارد، چرا که اقاله خود از جنس فسخ است و به همین دلیل آن را در فقه و حقوق «تفاسخ» گفتند. مهمترین وجه اشتراک اقاله و فسخ این است که هر دو بر عقد صحیح عارض شده و آن را از تاریخ وقوع خود بر هم می زنند و نه از تاریخ انعقاد عقد. مهمترین اختلاف آن دو نیز عقد بودن اقاله و ایقاع بودن فسخ است. همچنین اقاله خاص عقود لازم است، ولی فسخ در همه عقود اعم از جایز و لازم به کار می رود.

شباهت اقاله به انفساخ مانند شباهت اقاله به فسخ است؛ بدین معنی که هر دو بر عقد صحیح عارض شده و از زمان وقوع

خود، عقد را منحل می کنند. تفاوت عمده آنها هم این است که اقاله انحلال ارادی، اما انفساخ انحلال قهری عقد می باشد. محل اجرای اقاله فقط عقود لازم است و حال آن که انفساخ می تواند در همه عقود جریان پیدا کند. اقاله و بطلان پیش از آن که به هم شباهت داشته باشند، با هم اختلاف دارند. تنها وجه اشتراک آن دو، سبب انحلال عقد بودن است، لکن وجوه اختلاف آنها فراوان است. اقاله عملی ارادی و بطلان عارضه ای قهری است. اقاله بر عقد صحیح عارض می شود و بطلان بر عقد باطل. اقاله از حین وقوع خود مؤثر است و بطلان از حین وقوع عقد. اقاله خاص عقود لازم است و بطلان مختص همه عقود و حتی ایقاعات. اقاله بر احترام به حاکمیت اراده طرفین عقد استوار است، لکن بطلان، ضمانت اجرای تجاوز به شرایط قانونی عقد است.

اقاله و رد معامله غیر نافذ از این جهت که هر دو سبب انحلال عقد و قابل تحقق در معاطات می باشند، مشابه و از جهات ذیل با هم اختلاف دارند: اقاله عقد و رد ایقاع است. اقاله مخصوص عقود لازم و رد مختص همه عقود و حتی ایقاعات است. اقاله از حین وقوع خود و رد از حین وقوع معامله مؤثر است. اقاله بر معامله صحیح و رد بر معامله غیر نافذ عارض می شود. اقاله و رجوع هر دو از زمان وقوع خود بر عقد صحیح عارض می شوند. اختلاف مهم آن دو نیز این است که اقاله عقد و حق است، اما رجوع ایقاع و حکم محسوب می شود.

اقاله پدیده ای تاریخی است و ریشه در حیات اجتماعی و اقتصادی بشر دارد و در حقوق رم و پس از آن به نحوی در سیستم حقوقی همه کشورهای جهان مورد توجه قرار گرفته است. به گونه ای که حتی کنوانسیون بیع بین المللی ۱۹۸۰ وین نیز از آن غافل نمانده و از اقاله به عنوان یکی از اسباب انحلال عقد نام برده است. اسلام هم با توجه به همین مقبولیت عمومی اقاله و عدم مباینت آن با مقررات شرع، حکم آن را تأیید و تنفیذ کرده است.

شرایط صحت اقاله

آنچه در باب شرایط صحت اقاله بین همه فقهای عظام و حقوقدانان راجع به آن اتفاق نظر وجود دارد دو شرط قصد و رضا و اهلیت طرفین است. بدین معنی که جملگی دو شرط را برای صحت اقاله لازم شمرده اند. برخی از حقوقدانان از این نقطه اتفاق استفاده کرده و اشتراک اقاله را با معاملات، منحصر به همین دو شرط تلقی کرده و گفته اند چون اقاله معامله نیست، پس در صحت و سقم آن فقط اهلیت و قصد و رضای طرفین مؤثر است و رعایت سایر شرایط اساسی صحت معاملات مقیده در ماده ۱۹۰ قانون مدنی درباره آن لازم نیست و فقط این شرایط، بطلان اقاله را به دنبال ندارد. اگر چه اقاله واقعا معامله نیست تا رعایت شرایط اساسی صحت معاملات بر اساس ماده ۱۹۰ قانون مدنی راجع به آن الزامی باشد، ولی از آنجا که اقاله شباهت زیادی به معامله دارد، به ویژه نتیجه ای که به بار می آورد، همان نتیجه ای است که از تمام معاملات به دست می آید، لذا کلیه شرایط اساسی صحت معاملات درباره اقاله لازم و در تعیین سرنوشت حقوقی آن مؤثر است.

جزئیات مربوط به شرایط اربعه صحت معاملات در اقاله نیز قابل توجه است. متعاملین می توانند قصد و رضای خود را به هر وسیله ای به یکدیگر اعلام کنند. به همین جهت، در بحث از ابزار اعلام قصد و رضا، اقاله به دو نوع «اقاله قولی» و «اقاله فعلی» تقسیم شده و بر اعتبار هر دو در فقه امامیه و نظام عمومی کشور، خاصه با توجه به صراحت ماده ۲۸۴ قانون مدنی، تأکید می کنیم. با این که اقاله معامله نیست، ولی عیوبی که اراده موجه معامله را معلول می کند، اراده موجه اقاله را نیز معلول می نماید. بدین لحاظ، فقدان قصد، اقاله را باطل و فقدان رضا آن را غیر نافذ می کند. پس، اقاله مکره غیر نافذ است و

او می تواند بعد از زوال سبب اکراه، اقاله را قبول یا رد نماید.

اقاله نوعی دخل و تصرف مالی است. به همین دلیل، طرفین برای اجرای آن باید از اهلیت معاملاتی برخوردار باشند، یعنی باید کبیر و رشید و عاقل باشند. اقاله صغیر غیر ممیز و مجنون، باطل و اقاله صغیر ممیز و سفیه، غیر نافذ است و با اجازه بعدی ولی و قیم آنها نافذ می شود. حکم عدم نفوذ اقاله به دلیل نقص اهلیت متعاملین یا یکی از آنها ناشی از شباهت اقاله به معامله است. اقاله به اهلیت مستقل و ویژه نیاز دارد. صرف وجود اهلیت در زمان انجام معامله اصلی برای صحت اقاله کافی نیست. اعسار و ورشکستگی هم از عوامل حجر است و موجب سلب اهلیت می شود. معسر و ورشکسته نمی توانند معامله ای را که پیش از ابتلا به عسرت و ورشکستگی واقع

ساخته اند اقاله کنند، مگر با اجازه دیان، بنابراین، اقاله معسر و ورشکسته غیر نافذ است و بارضایت طلبکاران نافذ می شود. اقاله واجد دو موضوع است: یکی عقد مورد اقاله و دیگری موضوع عقد مورد اقاله. تعدد موضوع یکی از ویژگی هایی است که عقد اقاله را از عقود دیگر متمایز می سازد. در بحث از شرایط صحت اقاله راجع به موضوع اقاله بیشتر به مورد معامله توجه می شود. چون در باب عقد مورد اقاله مهمترین مسأله معین بودن آن است، یعنی عقد مورد اقاله نباید مبهم باشد، پس اقاله یکی از دو عقد بدون این که تصریح شود، کدام یک از آنها به طور مشخص موضوع تراضی است، باطل می باشد. موضوع معامله نیز باید معین باشد؛ لذا اقاله یکی از دو مورد اتومیل و خانه مورد معامله بدون تعیین، باطل است. علم به مقدار مورد معامله در اقاله لازم نیست، مگر طرفین به اقاله قسمتی از آن توافق کرده باشند که در این صورت علم به مقدار جنس و وصف آن نیز لازم می شود و الا اقاله باطل خواهد بود.

حکم شرط فزونی و کاستی در عوضین چیست؟ در جواب این مسأله دو نظریه فقهی و حقوقی مطرح می شود: یکی معتقد به بطلان شرط و اقاله و دیگری معتقد به صحت هر دو. استدلال طرفداران نظریه اول این است که مقتضای ذات اقاله برگشت بدون کم و زیاد عوضین به مالکین سابق است، چون شرط فزونی و کاستی تعادل عوضین را به هم می زند، پس خلاف مقتضای ذات اقاله است و به همین دلیل هم شرط و هم اقاله باطل خواهند بود. بالعکس، طرفداران نظریه دوم مقتضای ذات اقاله را انحلال عقد دانسته و بر این باورند که صرف بر هم خوردن عقد، مقتضای ذات اقاله را تعیین می کند. بنابراین شرط فزونی و کاستی در عوضین با مقتضای ذات اقاله منافاتی ندارد و به همین جهت شرط و اقاله را صحیح می شمارند. مقایسه و مطابقت این دو نظریه ما را متقاعد به پذیرش نظریه دوم می کند، ولی بر استدلال آن تا حدودی انتقاد وارد است، چرا که مقتضای ذات اقاله اعاده عوضین به مالکین سابق است ولی اعاده هر مقدار از آنها مقتضای اقاله را تعیین می کند. چون با وجود شرط فزونی و کاستی، عوضین کلاً یا جزئاً به مالکین سابق مسترد می شوند، لذا مقتضای ذات اقاله محقق می شود و کم و زیادی عوضین که آن هم ناشی از تراضی متعاملین است، خدشه ای به اقاله وارد نمی کند. وانگهی، عرف هم این طرز تلقی را پذیرفته و عمل می کند. پس، شرط فزونی و کاستی در عوضین از شروط صحیح است. بر خلاف شرط فزونی و کاستی، شرط تغییر در جنس عوضین به اتفاق آراء در فقه اسلامی باطل است و عقیده مشهور این است که بطلان آن به عقد اقاله نیز سرایت دارد. چون شرط مذکور از شروط خلاف مقتضای ذات عقد تلقی می شود.

حکم شرط تأجیل در عوضین چگونه است؟ برخی از فقهای امامیه این شرط را خلاف مقتضای ذات اقاله تلقی و آن را باطل و مبطل اقاله می شمارند. برخی دیگر آن را متضمن آن چنان تغییری در ارزش عوضین که ماهیت اقاله را به معامله تبدیل کند و بر خلاف مقتضای ذات اقاله باشد، تصور نکرده اند و بدین جهت شرط و اقاله را صحیح قلمداد نموده اند. در میان فقهای عامه نیز شافعی ها شرط و اقاله را هر دو باطل شمرده، ولی حنفی ها بین آنها تفاوت قائل شده اند. اینها شرط را باطل

و اقاله را صحیح می دانند و مع الوصف، از جمع بندی نظریات فقهی و حقوقی متعدد در این باره بر می آید که: چون این شرط تأثیر چندانی بر ارزش عوضین ندارد تا تعادل آنها را زایل و موجبات تبدیل اقاله به معامله را فراهم کند و در نتیجه با مقتضای ذات اقاله تعارض پیدا نماید، به فرض اینکه تأثیر زیادی هم بر ارزش عوضین داشته باشد باز هم حداکثر در حکم شرط کاستی در عوضین خواهد بود که تأثیر منفی آن بر اقاله مردود است، لذا این شرط صحیح است.

بعضی از فقهای اسلامی گفته اند بقای عوضین شرط صحت اقاله است. در فقه امامیه این عقیده منتسب به یحیی بن سعید هذلی مؤلف جامع للشرایع است و علی الظاهر بجز او هیچ یک از فقها آن را نپذیرفته است. در

فقه عامه هم فقط حنفی ها بقای مبیع را شرط صحت اقاله شمرده اند، در مقابل این نظریات معدود و پراکنده، اکثر قریب به اتفاق فقها، علما و اساتید حقوق تلف عوضین یا یکی از آنها را مانع تحقق اقاله نمی دانند. عرف هم اقاله تألف را معتبر می شناسد و بدان عمل می کند. مهمتر از همه قانون مدنی که ضمانت اجرا نیز دارد صراحتاً به موجب ماده ۲۸۶ جواز اقاله تألف را صادر کرده است.

مشروعیت جهت در اقاله از جمله مسائلی است که در فقه از بحث مهجور مانده و قانون مدنی نیز به آن توجه نکرده و اکثر علمای حقوق هم با غفلت از کنار آن گذشته اند. در میان اقلیت نیز برخی دیگر آن را از شرایط صحت اقاله شمرده اند و برخی دیگر نقش آن را در صحت و سقم اقاله انکار کرده اند. آنچه مشروعیت جهت در معاملات را ایجاب می کند، مشروعیت جهت در اقاله را نیز ضروری می نماید. پس، مشروعیت جهت در اقاله نیز همچون معاملات لازم است. مبنای مشروعیت جهت در معاملات آیه شریفه ﴿لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ است. این آیه، عام الشمول می باشد، یعنی اعم از معامله و غیر آن است. لذا به فرض اینکه اقاله از هر گونه خصیصه معاملاتی عاری باشد باز هم مشمول لحن عمومی این آیه است و نفوذ آن در علم حقوق منوط به این است که متضمن مساعدت به اثم و عدوان نباشد و الا باطل خواهد بود. این حکم عدم مشروعیت جهت در اقاله بود، اما روشن است که چنانچه متعاملین در عقد اقاله شرط نامشروعی را درج کنند در این صورت وفق ماده ۲۳۲ قانون مدنی فقط شرط، باطل خواهد بود و بطلان شرط به اقاله سرایت نمی کند.

مختصات اقاله

اقاله به سان دیگر عقود و ویژگی هایی دارد. ما ویژگی های اقاله را مختصات نامیده و آن را به دو بخش تقسیم می کنیم: مختصات ایجابی و مختصات سلبی؛ ویژگی هایی که می تواند در اقاله وجود داشته باشد و اجرا گردد «مختصات ایجابی» و ویژگی هایی که نمی تواند در اقاله وجود داشته باشد و اجرای آنها با مقتضای اقاله منافات دارد، «مختصات سلبی» نامیده می شود.

قائم مقامی، نمایندگی، حق حبس و مشروعیت اقاله در زمان خیار از مختصات ایجابی اقاله است. قائم مقامی بر دو قسم است: خاص و عام. «قائم مقام خاص» کسی است که در مال معینی جانشین دیگری می شود و «قائم مقام عام» کسی است که در کلیه اموال مربوط به دیگری جانشین او می گردد. قائم مقام به طور کلی مصادیقی دارد که عبارتند از: وارث، وصی، دائن و منتقل الیه.

وارث، جانشین مورث خود در تمام حقوق و تعهداتش است. با وجود این، نه در فقه و نه در حقوق راجع به ارث اقاله اتفاق نظر وجود ندارد. بلکه مسأله به شدت مورد اختلاف است. در فقه امامیه اکثر فقها اقاله را حکم شمرده و توارث آن را نفی کرده اند. در مقابل اینها اقلیتی اقاله را همچون فسخ جزء حقوق تلقی و آن را قابل انتقال به وراثت می شناسند. فقهای عامه

هم به دو گروه تقسیم می‌شوند: شافعی‌ها و مالکی‌ها ارث اقاله را قبول و حنفی‌ها و حنبلی‌ها آن را انکار کرده‌اند. در حقوق هم وضعیت مشابهی حکمفرماست؛ یعنی عده‌ای اقاله را قابل توارث و عده‌ای دیگر آن را غیر قابل توارث می‌دانند. قانون مدنی درباره‌ی ارث اقاله مسکوت است، ولی از مفاد برخی مواد آن (۲۳۱، ۲۵۳، ۲۸۳، ۲۸۶ و ۴۵۵) می‌توان قابلیت توارث اقاله را استنباط نمود. مضافاً به اینکه عرف هم ارث اقاله را به رسمیت شناخته و به آن عمل می‌کند. پس دلایل اثبات ارث اقاله از انکار آن قویتر است.

در فقه، حقوق و قانون مدنی بحثی راجع به صلاحیت موصی‌له برای اقاله معامله‌ای که موصی سابقاً درباره‌ی موصی‌به انجام داده، نشده است؛

ولی چون موصی‌له حسب اینکه موصی‌به مال معینی باشد و یا بخش مشاعی از ماترک موصی، قائم مقام خاص و یا عام اوست و این عنوان او را متمکن به هر گونه تصرفی در موصی‌به می‌کند و اقاله هم شکلی از تصرف مالی است، فلذا او قادر به اقاله معامله‌ای است که موصی قبلاً درباره‌ی موصی‌به با دیگری انجام داده است.

دائن در برخی موارد می‌تواند قائم مقام مدیون باشد، اما فقه درباره‌ی کیفیت نقش دائن در اقاله معاملات مدیون ساکت است. در حقوق هم راجع به آن بحث چندانی نشده و بحث‌های موردی عمدتاً مبین نفی صلاحیت اوست. لکن از نظر تحلیل حقوقی نقش او مثبت ارزیابی می‌شود و با استمداد از ماده‌ی ۳۶ قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳/۹/۲۰ و تعبیر اقاله به یک حق و اختیار مالی که می‌تواند مؤثر در تأدیه دیون مدیون باشد، دائن تحت شرایطی صالح به اقاله معاملات مدیون تلقی می‌شود. تردیدی نیست که منتقل‌الیه قائم مقام ناقل است و در کلیه حقوق و تعهدات راجع به مورد معامله جانشین او می‌شود. پس، او می‌تواند هر گونه تصرفی را که مایل باشد در آن انجام دهد. با وجود این، فقه و حقوق درباره‌ی صلاحیت منتقل‌الیه برای اقاله معاملات گذشته‌ی ناقل نسبت به مورد معامله مسکوت است و بحث‌های پراکنده‌ی بعضی از حقوقدانان هم با استدلال به اینکه منتقل‌الیه خود در معامله سابق دخالتی نداشته و ماده‌ی ۲۸۳ قانون مدنی نیز اقاله را فقط از سوی متعاملین جایز شمرده و نه قائم مقام آنها، بر عدم صلاحیت او برای اقاله چنین معاملاتی تأکید دارد. واقعیت این است که حق اقاله را می‌توان برای منتقل‌الیه نیز همچون وارث، موصی‌له و دائن ثابت دانست، چون اقاله جزئی از حقوق و اختیاراتی است که منتقل‌الیه از طریق قائم مقامی ناقل نسبت به مال مورد معامله به دست می‌آورد و سکوت و ابهام ماده‌ی ۲۸۳ قانون مدنی از طریق ماده‌ی ۲۳۱ آن قابل رفع است. مزید بر آن در عرف نیز به اقاله منتقل‌الیه احترام گذاشته می‌شود. اگرچه در معاملات رسمی به منظور جلوگیری از وقوع اقاله‌های صوری و حفظ حقوق عمومی بر خلاف عرف عمل می‌شود.

نماینده‌ی صفت شخصی است که اقدام به انجام یک عمل حقوقی برای دیگری می‌کند. تفاوت نمایندگی با قائم مقامی در این است که قائم مقام به نام و به حساب خود، لیکن نماینده به نام و به حساب دیگری اقدام می‌کند. سود و زیان اقدام قائم مقام متوجه خود اوست، ولی سود و زیان اقدام نماینده متوجه کسی است که وی به نیابت از او اقدام می‌نماید، مگر اینکه مرتکب تفریط یا افراط شود. نمایندگی مصادیق زیادی دارد، از جمله آن وکالت است. امورات مربوط به افراد برد و قسم است؛ امورات قابل توکیل و امورات غیر قابل توکیل. منظور از امورات غیر قابل توکیل، اموراتی است که مباشرت خود شخص در انجام آنها لازم است و او نمی‌تواند انجام آنها را به دیگری محول نماید. اقاله از امور قابل توکیل محسوب می‌شود، به همین دلیل، وکالت در آن جایز است. اقاله فصولی در فقه و قانون مدنی حکم روشنی ندارد؛ اما چون قانون مدنی احکام فصولیت را در عقود و معاملات به طور کلی بیان کرده و در جایی که فصولیت نمی‌تواند جاری شود، صراحتاً آن را باطل اعلام نموده -مانند ماده‌ی ۸۴۱ که وصیت فصولی را باطل شمرده است- بنابراین اقاله فصولی همچون معامله فصولی غیر

نافذ است. عرف نیز اقاله فضولی را غیر نافذ می‌داند و برخی اساتید حقوق هم به عدم نفوذ آن تصریح کرده‌اند. حکم اقاله در زمان خیار چگونه است؟ این مسأله را فقط فقهای امامیه مطرح کرده‌اند. برخی آن را مشروع و برخی آن را نامشروع شمرده‌اند. ما از نظریه اول که دلالت بر مشروعیت اقاله در زمان خیار دارد، حمایت می‌نماییم؛ یعنی ذوالخیار می‌تواند عقد را با اعمال خیار فسخ منحل کند و یا برای این امر از طرف مقابل تقاضای افاضه کند. درخواست اقاله از سوی ذوالخیار حق خیار او را ساقط نمی‌کند و چنانچه درخواست او مورد قبول طرف مقابل واقع نشود، وی می‌تواند خواسته خود را از طریق اعمال خیار فسخ محقق سازد. علل مشروعیت اقاله در زمان خیار متعدد است: اولاً، تقاضای اقاله دلالت بر

التزام متقاضی به عقد ندارد تا با اعمال خیار که به معنی فسخ عقد است، تعارض پیدا کند و از اعتبار ساقط شود، بلکه اقاله هم به سان خیار به مفهوم فسخ و بر هم زدن عقد است. ثانیاً دلایل مشروعیت اقاله عام است؛ بدین معنی که، اقاله را مقید به اجراء در خارج از زمان خیار نکرده‌اند.

حق حبس از حقوق مترتب بر عقود و معاملات معوض است. فقه و به تبع آن قانون مدنی حق حبس را صرفاً در عقد بیع بحث کرده‌اند، لکن چنان که علما و اساتید حقوق راجع به اختصاص حق حبس به عقد بیع گفته‌اند، توجیه منطقی ندارد و بالعکس می‌توان از طریق وحدت ملاک و تنقیح مناط حکم ماده ۳۷۷ قانون مدنی را که متضمن جواز حق حبس در بیع است به کلیه عقود معوض تعمیم داد. اقاله نیز چون متعاملین را متعهد می‌کند تا عوضی را که در اختیار دارند به طرف مقابل مسترد کنند، عقدی معوض تلقی می‌شود و به همین جهت حق حبس در آن قابل اجراست.

در بحث از مختصات سلبی اقاله به بررسی حق شفعه، فسخ، اقاله و قاعده تلف بیع پیش از قبض می‌پردازیم: حق شفعه از ویژگی‌های انحصاری عقد بیع است، چون اقاله بیع نیست و در حقیقت عدول از بیع است، لذا حق شفعه در آن جاری نمی‌شود. مع الوصف، در میان فقهای اسلامی ابوحنیفه اقاله را نسبت به اشخاص ثالث بیع می‌داند و بدین لحاظ آن را مفید حق شفعه دانسته است.

در فقه امامیه فسخ و اقاله مردود است، علی‌الظاهر تنها سید محمد کاظم طباطبایی مؤلف سوآل و جواب درباره امکان فسخ و اقاله ابراز تردید کرده است. بالعکس، در فقه عامه تعداد زیادی از فقهای مذاهب مختلف امکان فسخ و اقاله را مطرح و از آن جنبنداری کرده‌اند. در حقوق نیز صاحب نظران معتقدند که اقاله عقدی لازم است، ولی برخلاف دیگر عقود لازم که اصالة اللزوم در آنها نسبی است بدین معنی که، قابلیت انحلال با خیار و اقاله را دارند- در اقاله اصالة اللزوم مطلق است و اصلاً نمی‌توان آن را دوباره فسخ و اقاله کرد. استدلال موجد این ادعا این است که اقاله وسیله انحلال عقد است و پس از وقوع اقاله، عقد منحل و تعهدات ناشی از آن ساقط و آثار آن نسبت به آینده زایل می‌شود و چیزی باقی نمی‌ماند تا با اقاله اقاله احیا شود. ماهم فسخ و اقاله اقاله را نفی کردیم، لکن گفتیم که دلیل آن اطلاق ذاتی لزوم در عقد اقاله نیست؛ بدین معنی که اقاله ذاتاً عقدی قابل فسخ و اقاله است، چون مانند دیگر عقود زاده تراضی طرفین است و بعد از انحلال عقد، خود در روابط متعاملین به جای آن می‌نشیند.

فی الواقع، با وقوع اقاله ثانوی، اقاله اول منحل و عقد سابق به روابط طرفین برمی‌گردد. اما از آنجا که این طرز تلقی و خصوصاً عمل به آن موجب توسعه تدریجی قلمرو اجرای اقاله و استفاده از آن به جای معاملات مختلف می‌شود و این امر از یک سو، مخالف با فلسفه وجودی اقاله به عنوان وسیله انحلال عقود و معاملات است و از سوی دیگر، موجب تضییع حقوق عمومی و خصوصی می‌شود، لذا فسخ و اقاله اقاله ممنوع شده است. با وجود این، در برخی موارد باید اقاله را قابل

فسخ دانست، مثل اینکه برای یکی از طرفین در اقاله شرطی شده باشد. طبعاً چنانچه پس از تحقق اقاله، مشروط علیه به تعهد خود وفا نکند عادلانه ترین راه جبران خسارت مشروط له شناسایی حق فسخ اقاله برای اوست.

قاعده تلف مبیع پیش از قبض مختص عقد بیع است. بسته به اینکه اقاله بیع تلقی شود یا فسخ، وضعیت اجرای قاعده مزبور در آن فرق می کند، چون اقاله فسخ و برهم زدن بیع است و نه بیع دوباره، لذا مشمول قاعده تلف مبیع پیش از قبض نمی شود. بنابراین، چنانچه بعد از اقاله، عوضین یا یکی از آنها در ید مالک پیش از اقاله تلف شود، اقاله منفسخ نمی گردد.

آثار اقاله

در بحث از آثار اقاله، قلمرو اقاله از اهمیت زیادی برخوردار است، لذا قلمرو اقاله را از دو جهت بررسی می کنیم: یکی از جهت نوع عقد و دیگری از جهت موضوع عقد مورد اقاله، قلمرو اقاله از جهت نوع عقد مورد اقاله محدود است؛ چون فقهای امامیه، علما و اساتید حقوق اقاله را مختص عقود لازم شمرده اند. عقود لازم به طور کلی از حیث نحوه اجرای اقاله در آنها به سه دسته تقسیم می شود: عقود قابل اقاله، عقود غیر قابل اقاله و عقودی که جریان اقاله در آنها مورد اختلاف است. جریان اقاله در برخی از عقود، مورد اتفاق همگان اعم از فقها و علمای حقوق است که به همین جهت «عقود قابل اقاله» نامیده می شوند، مانند بیع، اجاره، مساقات، مزارعه و غیره. بالعکس، در برخی از عقود عدم جریان اقاله مورد اتفاق است که به «عقود غیر قابل اقاله» موسومند نظیر عقد نکاح. در برخی از عقود هم جریان اقاله مختلف فیه است. عده ای اجرای اقاله را در آنها ممکن و عده ای دیگر آن را ناممکن شمرده اند. این عقود عبارتند از: ضمان، حواله، وقف، صلح، صدقه و تقسیم.

قلمرو اقاله از جهت موضوع عقد مورد اقاله، برعکس قلمرو اقاله از جهت نوع عقد مورد اقاله نامحدود است؛ بدین معنی که، طرفین می توانند عقد را نسبت به بخشی از موضوع آن و یا نسبت به تمام آن اقاله کنند. حالت اول «اقاله ناقص» و حالت دوم «اقاله کامل» نامیده می شود. جواز اقاله ناقص، در فقه فتوای کافه فقهای امامیه و غالب فقهای عامه و در حقوق نظر مساعد کلیه علمای حقوق و در قانون، صراحت ماده ۲۸۵ قانون مدنی است.

اقاله مانند هر عقدی آثاری دارد. آثار اقاله در سه محور، یعنی از حیث عقد مورد اقاله و متعاقبین و اشخاص ثالث بررسی می شود. اولین اثر اقاله نسبت به خود عقد، انحلال عقد است. به تبع این اثر، تعهدات ناشی از عقد ساقط و آثار آن نیز نسبت به آینده زایل می شود. پس، انحلال عقد اثر اصلی اقاله و سقوط تعهد و قطع آثار عقد نسبت به آتیه، اثر تبعی و فرعی آن است. عقد مورد اقاله ممکن است مشروط باشد. بدون شک اقاله، عقد اصلی را منحل می کند. ولی اثر آن نسبت به عقد فرعی که همان شرط است و به یکی از اشکال سه گانه صفت، نتیجه و فعل خواهد بود، جای بحث دارد. شروط صفت و نتیجه به تبع انحلال عقد اصلی منحل می شوند، ولی شرط فعل وضعیت متفاوتی دارد. هر گاه شرط مزبور در زمان اقاله انجام نشده باشد، اقاله تعهد به انجام آن را ساقط می کند و اگر شرط انجام شده باشد، در این حالت چنانچه فعل موضوع شرط مادی باشد، مشروط له در اجرای ماده ۲۴۶ قانون مدنی موظف است عوض شرط را به مشروط علیه بدهد و چنانچه فعل موضوع شرط، عملی حقوقی باشد باز دو حالت قبل تصور است. عمل حقوقی مستلزم تشریفات خاص نیست که در این مورد اقاله عقد اصلی به شرط هم سرایت می کند؛ یعنی اقاله علاوه بر عقد اصلی، شرط را هم منحل می کند و عمل حقوقی مستلزم تشریفات خاص است که در این وضعیت، اقاله فقط عقد اصلی را منحل می کند و شرط باید جداگانه اقاله شود.

بخشی از آثار اقاله از حیث عقد مورد اقاله به عوضین مربوط می شود. فلسفه حقیقی تأسیس اقاله، اعاده عوضین

به مالکین پیش از عقد است. بدین جهت، اقاله طرفین را متعهد می‌کند که هر یک عوضی را که در اختیار دارد عیناً به طرف مقابل مسترد کند. درباره منافع و نماءات عوضین نیز همین حکم جاری است. منتهی، چون عقد مورد اقاله از زمان وقوع خود تا زمان وقوع اقاله در روابط طرفین معتبر است و اقاله آن را از حین فسخ منحل می‌کند، لذا بر اساس اجماع فقها و خصوصاً ماده ۲۸۷ قانون مدنی منافع و نماءات منفصله از آن مالک پس از عقد است و منطق حقوقی ایجاب می‌کند که پس از اقاله نیز منافع و نماءات منفصله عاید از عوضین از آن مالک پس از عقد باشد و به تبع عین مورد معامله به مالک پیش از عقد برنگردد. این چیزی است که با مقتضای اقاله مطابقت دارد و اگر غیر از این باشد، ناعادلانه مالک منافع شده است و او مکلف است

تنها منافع و نماءات متصله را ملازم با عین مورد معامله به مالک ناشی از اقاله عودت دهد. این در وضعیتی است که عوضین موجود و تصرفات موجب تغییر قیمت از سوی مالک پس از عقد در عوضین داده نشده باشد و الا در صورت حدوث عکس هر یک از دو حالت مزبور احکام مربوط به برگشت عوضین و منافع حاصل از آنها متفاوت خواهد بود. اکثر قریب به اتفاق فقهای اسلامی، علما و اساتید حقوق تلف عوضین یا یکی از آنها را، خواه مادی باشد و خواه حقوقی، مانع اقاله ندانسته‌اند. قانون مدنی نیز به موجب ماده ۲۸۶ صراحتاً جواز اقاله تألف را صادر کرده است. با این وصف، فقهای حنفی تلف معقود علیه، یعنی عوضی را که در عقد نقش اساسی بازی می‌کند همچون مبیع در عقد بیع را - مانع اقاله شمرده‌اند؛ لکن نظر آنها در اقلیت است و از حیث مبانی استدلال هم ضعیف می‌باشد. روشن است که هر گاه تلف راجع به منافع باشد مثل اینکه مالک پس از عقد، مورد معامله را برای مدتی به دیگری اجاره داده باشد، در این صورت با وقوع اقاله عین مورد معامله باید به مالک پیش از عقد مسترد و در باب منافع هم به او ارزش پرداخت شود. چنانچه مال تألف قیمی باشد، این سؤال مطرح است که قیمت چه زمانی باید به ذی نفع تأدیه شود. گفتیم نظریات مختلفی در این باره از سوی فقهای اسلامی اقاله شده و توسط علما و اساتید حقوق مورد نقد قرار گرفته است که مهمترین آنها نظریات قیمت زمان تلف و قیمت زمان اقاله است.

اکثر فقهای عظام و حقوقدانان از این دو نظریه جانبداری کرده‌اند، ولی ما نظریه قیمت زمان اقاله را صائب می‌دانیم، چون با منطق حقوقی انطباق بیشتری دارد.

چنانچه یکی از متعاملین در عوض مربوط به حقوق خود تصرفی کرده باشد که موجب کاهش قیمت آن باشد، در زمان اقاله وی موظف است عین مال را به مالک پیش از عقد مسترد و تفاوت قیمت آن در زمان اقاله که از تفاضل قیمت مورد معامله در دو حالت قبل از تصرف و بعد از آن حاصل می‌شود به عنوان ارزش به او پرداخت کند. لکن اگر این تصرف موجب افزایش قیمت مال مورد معامله شود حالت‌های مختلفی مفروض خواهد بود که طبعاً می‌تواند احکام مختلفی هم داشته باشد. ممکن است افزایش قیمت ناشی از افزودن عینی به مال مورد معامله باشد که قابل انفصال است، در این حالت، مالک پس از عقد می‌تواند آنچه را که بر مورد معامله افزوده جدا کند و عین مورد معامله را به مالک پیش از عقد تحویل دهد. چنانچه افزایش قیمت ناشی از صرف مقداری کار و یا افزودن عینی باشد که قابل انفصال نیست، در این حالت، مالک پس از عقد طبق ماده ۲۸۸ قانون مدنی به مقدار قیمتی که به سبب عمل او بر مورد معامله افزوده شده است مستحق خواهد بود؛ اما نوع استحقاق او در قانون مبهم است، این ابهام در فقه و حقوق هم مشهود است، برخی مالک پس از عقد را به میزان قیمتی که در نتیجه عمل او بر مال مورد معامله افزوده

شده در عین مال با مالک پیش از عقد شریک می‌دانسته و برخی دیگر او را صرفاً مستحق دریافت افزوده قیمت شمرده‌اند؛ اما نظریه اخیر به دلایل مختلف و بویژه از جهت اینکه عرف به آن عمل می‌کند بر نظریه اول ترجیح دارد. گاهی افزایش قیمت، ناشی از تغییر عرفی در ماهیت مورد معامله است، مانند اینکه گندم به آرد تبدیل شود. بعضی از اساتید حقوق چنین تغییری را موجب تلف مورد معامله شمرده و معتقدند که به جای آن باید بدل داده شود. بعضی دیگر تغییر عرفی را از اسباب تلف تلقی نکرده و گفته‌اند که در این حالت عین مال باید به مالک پیش از عقد مسترد گردد و متصرف فقط استحقاق دریافت قیمتی را دارد که در نتیجه عمل او بر مورد معامله افزوده شده است، هر چند که ممکن است تغییر عرفی ماهیت مورد معامله را ذاتاً عوض نکند

و فقط موجب تغییر ظاهری آن شود، ولی چون بعد از وقوع این تغییر، کاربرد مورد معامله تغییر می‌کند و ممکن است این وضعیت مطلوب مالک پیش از عقد نباشد، لذا تألف شمردن آن معقولتر است. چهارمین و آخرین حالت افزایش قیمت مورد معامله ممکن است ناشی از اختلاط و امتزاج آن با مال دیگری از جنس خود و یا جنس مغایر باشد. در این حالت، چنانچه تجزیه مورد معامله از مجموع میسر باشد جدا شده و به مالک پیش از عقد مسترد شود، لیکن اگر تجزیه آن میسر نباشد، چون مورد معامله موجود است و فقط تفکیک آن از مجموع و استرداد آن به مالک پیش از عقد مقدور نیست، لذا اختلاط و امتزاج موجب تلف محسوب نمی‌شود و او به نسبت ارزش مال مورد معامله با مالک پس از عقد در مجموع شریک می‌شود.

اثر دیگر اقاله نسبت به متعاملین است؛ یعنی مسؤلیت آنها راجع به نقص و تلف مورد معامله پس از اقاله و پیش از قبض. در این باره در فقه امامیه دو نظریه وجود دارد: یکی امانی بودن ید طرفین و دیگری ضمانی بودن ید طرفین. بر اساس نظریه اول متصرف تنها در صورتی ضامن نقص تلف مایتصرف است که مرتکب تقریب یا افراط شود. نظریه دوم مسؤلیت متعاملین را همچون غاصب مطلق می‌داند؛ بدین معنی که، هیچ چیز متصرف را از ضمان ناشی از تلف مال مورد معامله در ید او معاف نمی‌کند. یک نظریه حقوقی محض هم وجود دارد که طرفداران آن در صدد برآمده‌اند تا با تجمیع و تقریب نظریات دو گانه مزبور نظریه معتدلی را ارائه کنند. بر اساس این نظریه هر یک از متعاملین ضامن نقص و تلف عوضی است که در اختیار دارد و تنها اثبات قوه قهریه می‌تواند آنها را از چنین ضمانی رهایی بخشد. اگر چه به این نظریه هم مانند نظریات فقهی مورد بحث اشکالاتی وارد است؛ لیکن از آنجا که بیشتر از نظریات دیگر با قواعد حقوقی منطبق و در برقراری موازنه عدل و انصاف در روابط متعاملین مؤثر است، لذا نسبت به آنها رجحیت دارد.

سومین بخش از آثار اقاله مربوط به تأثیر آن بر حقوق اشخاص ثالث است. در این زمینه تأثیر اقاله بر حقوق عمومی، حق شفیع، حق منتقل الیه و حق دلال، کیال، وزان و ناقل را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

فقه اسلامی و حتی قانون مدنی، اجرای اقاله را محدود به زمان نمی‌داند. به همین جهت، متعاملین هر زمان که بخواهند می‌توانند عقد فیما بین را به تراضی منحل کنند. این وضعیت که هم اکنون نیز در فقه و قانون مدنی ادامه دارد به متعاملین این امکان را می‌دهد تا از اقاله سوء استفاده کنند و با تظاهر به اقاله، اغراض معاملاتی خود را محقق سازند و بدین وسیله خود را از پرداخت حقوق عمومی مترتب بر معاملات همچون حق الثبت، مالیات و غیره معاف کنند. پس، اقاله ممکن است بر حقوق عمومی تأثیر منفی داشته باشد و وسیله تضییع آن شود. با توسعه دامنه سوء استفاده از اقاله، قانونگذار ایرانی در مقام چاره‌اندیشی برآمد و در این راستا

به موجب ماده ۲۶ قانون اصلاح موادی از قانون مالیات های مستقیم مصوب ۱۳۸۰/۱۷/۲۷، برای اجرای اقاله یک فرجه دو ماهه از تاریخ انجام معامله وضع کرد تا حداقل از اضعاء حقوق عمومی مترتب بر عقود و معاملات رسمی جلوگیری کند.

اقاله ممکن است بر حق شفیع هم مؤثر واقع شود. این موضوع می تواند در دو حالت مورد بحث قرار گیرد: یکی در حالت تقدم اقاله بر اخذ به شفعه و دیگری در حالت تأخر اقاله بر اخذ به شفعه. گروهی از فقها، علما و اساتید حقوق به طور مطلق اثر اقاله را بر حق شفیع انکار کرده اند؛ بدین معنی که معتقدند چون حق شفعه ریشه در عقد مورد اقاله دارد همواره مقدم بر اقاله است و چنانچه شفیع اخذ به شفعه نماید این اقدام او از وقوع اقاله ممانعت می کند و چنانچه پس از اقاله باشد، اقاله را باطل می نماید.

گروهی دیگر بین دو حالت تقدم و تأخر اجرای اقاله بر اخذ به شفعه تمایز قائل شده و گفته اند هر گاه اقاله بعد از اخذ به شفعه واقع شود، بلا اثر است. لیکن اگر پیش از اخذ به شفعه واقع شود حق شفیع را ساقط می کند. نظر به اینکه منشأ پیدایش حق اقاله و حق شفعه هر دو عقد است و به محض وقوع عقد بین متعاقدين می توانند آن را اقاله کنند و شفیع هم می تواند حق شفعه خود را اعمال کند، لذا در تعارض بین آن دو اولویت با حقی است که زودتر از دیگری به اجرا گذاشته شده است. پس، اگر اقاله پیش از اخذ به شفعه اعمال شود نوبت به اخذ به شفعه نمی رسد، چون اقاله آن را ساقط می کند؛ اما در غیر این صورت حق تقدم با شفیع خواهد بود. البته اقاله در این صورت نیز صحیح است، زیرا اجرای حق شفعه سبب تلف مبیع تلقی و بدل از مثل یا قیمت جایگزین آن می شود.

عقد، طرفین را مالک عوضین می کند و به آنها اختیار می دهد تا در مایملک خود تصرف کنند، این تصرف ممکن است حقوقی باشد، یعنی آنها مورد معامله را از طریق یکی از عقود به دیگری واگذار کنند. حال اگر در چنین شرایطی عقد اول اقاله شود، اثر اقاله بر معامله دوم محل سوال است. اثر اقاله بسته به اینکه عقد دوم لازم باشد یا جایز و خیار و متفاوت است. چنانچه عقد لازم باشد، در این صورت چون هر یک از متعاقدين به تنهایی و بدون موافقت طرف دیگر نمی تواند آن را فسخ کند، اقاله تأثیری در آن ندارد و عقد دوم، مورد معامله را در حکم تالف قرار می دهد که باید به جای آن بدل داده شود. لکن چنانچه عقد دوم از عقود جایز و خیار و یا حتی لازم مقرون به حق فسخ باشد، در این وضعیت چون برای اقاله کننده امکان فسخ عقد دوم و استرداد عین مورد معامله به مالک پیش از عقد موجود است، لذا مورد معامله تالف محسوب نمی شود و او مکلف است عقد دوم را فسخ و مورد معامله را مسترد و عیناً به مالک پیش از عقد تحویل دهد. گاهی افرادی تحت عنوان دلال، کیال، وزان، ناقل و امثالهم متعاقدين را در انعقاد عقد فیما بین یاری می دهند و بدین لحاظ مستحق دریافت اجرتی از متعاقدين یا یکی از آنها می شوند. جمهور فقهای اسلامی بر این باورند که اقاله عقد، صدمه ای به اجرت چنین اشخاصی نمی زند و پس از اقاله، این افراد تکلیفی به استرداد آنچه که من باب اجرت خدمات خود گرفته اند، ندارند. عرف نیز آن را پذیرفته و عمل می کند و از نظر تحلیل حقوقی هم خدشه ای بر آن وارد نیست.